

قصه‌ها

ارثیه پدری؛ ترس و تنهایی



مریم پیمان

● با مونسى غند وحشتى، به چشم‌های وحشت‌زده‌ام در آینه شکسته نشسته بر دیوار اتاق خیره می‌شوم، مشتى آب بر صورتم می‌زنند، لیوان آب را از دست بی‌بی‌جان می‌گیرم، سر می‌کنم، هنوز تک‌تک سلول‌های بدنم از ترس آرام نگرفته‌اند. «هر شب از ترس مارها بچه‌ها نمی‌خوانند»، نگامم در چهره مهربان و پر از چروک برخاسته از سختی او محو می‌شود، تصویر وحشتناک مار رنگینی که جلو پاهای من از سقف خانه نیمه‌کاره افتاد، لحظه‌ای از ذهنم دور نمی‌شود. «روزها به مزرعه برنج پشت خانه می‌روند و شب‌ها برای استراحت به سقف خانه پناه می‌آورند»، کنار فاطمه ۱۷ساله، بزرگ‌ترین فرزند خانواده، می‌نشینم. به رویم لیخند می‌زند، خجالت می‌گشتم، وقتی برای خداحافظی بلند شدم، هنوز باور نکرده بودم که خانه آنها محل مناسبی برای سکونت شش نینم نیست و داستان مارها برای من تنها یک داستان بود. انگار تردیدم من، آنها را فراخواند، ناگهان از سقف، ماری افتاد و فریاد من بلندتر از بقیه، خانه را پر کرد، به تصویر پدرشان در قاب اعلامیه تحريم نگاه می‌کنم، چهار سال است که نیست، بعد از نیمه‌شب، مادر به‌همراه یکی از فرزندان بزرگ‌تر به جنگل‌های اطراف روستا می‌رود، جنگل‌های روستای کرف لردگان در استان چهارمحال‌وبختیاری هر شب شاهد اضطراب و اضطراب آنهاست، بی‌بی‌جان همراه فرزندش با یک اره و یک الاغ، از شاخه‌های بلوط چندین شاخه جمع می‌کند، «اگر جنگلبانان ما را ببینند، اول الاغمان را می‌کشند و بعد ما را هم به دادگاه می‌کشند»، ترس را در تک‌تک هجاهای واژگانشان لگجس می‌کنم، هیچ راهی جز دستان پرساخت‌ون تنگس برای او نمانده است، از چوب درختان بلوط منطقه ذغال درست می‌کند، آنها را به ارزش کیلویی ۵۰۰ تومان می‌فروشد و خرج خانه و هزینه‌های زندگی را می‌دهد، به موقت زیر زانویم نگاه می‌کنم، طاقت نشستن ندارم، نمی‌توانم تصور کنم که برای خرج خانه چند درخت را بی‌جان می‌کند، از خودم می‌پرسم: «جنگل بی‌خانواده‌ا؛ کدام را باید حفظ کرد؟» بی‌بی‌جان از طلبکاران همسرش کله دارد و شرمنده همسایگان است، طلبکاران مزاحم او می‌شوند و همسایگان از بوی چوب سوخته و ذغالی که تهیه می‌کند، آزار می‌بینند و اعتراض می‌کنند، به دیوار خشتی خانه تکیه می‌زنم تا گرمای تابستان داغ زندگی سخت آنها را کمی کمتر کنم، به سقف چوبی منزل خیره می‌شوم، از خودم می‌پرسم: «آیا فقر تا این حد نزدیک به من و در سرزمین من ریشه دارد؟» همه فرزندان بی‌بی‌جان در درس موفق بوده‌اند، سکنیه ۱۵ ساله و مصطفی ۱۶ ساله به مدرسه نمونه‌دولتی می‌روند و فاطمه، حیدر، اسماعیل و مریم معدل بالایا به دست آورده‌اند، به لوازم‌التحریر ساده روی میز نگاه می‌کنم و به کلماتی که نوشته‌اند و خواهند نوشت فکر می‌کنم؛ سفری، نامه‌ای با حرف‌دلی، نه پدری، نه ثروتی و نه یک حامی‌ای، پدرشان در تصاف کشته شده است و آنها به امید ديه او می‌گذرانند، ارثیه‌ای به جز بدهکاری‌های پدر ندارند و تنهایی را در چروک‌های صورت مادری ۳۷ساله باور کرده‌اند؛ مادری که دست‌های کبره‌سته‌اش بیش از جملات او برابم قابل فهم است، به صدای زیبای مریم خیره می‌شوم؛ «باز هم به ما سر می‌زنی؟»

صبا صراف: این فقط کودکان نیستند که فریاد می‌زنند، پیرمرد شنیده است در روستا خبری است، دعائونیس است و خبرها او دغدغه‌هایی از جنس دیگری است، اما این‌بار خبرهای دیگری در روستاست، شادی برخاسته از صدای موزیک مربوط به آهنگ‌های عروسی و ساز محلی‌شان نیست، برای همین عصا را برمی‌دارد و خمیده به سمت ورودی روستا می‌رود، می‌بیند تمام کودکان مقابل تریلی بزرگی که بارش انسان و صحنه تئاتر است، جمع شده‌اند، پسرها با دوجرخه‌هایشان خود را به ردیف اول کناره جاده رسانده بودند، تعدادشان شاید ۲۰ نفر هم نبود، زنان روستا چادرهای سیاه را به سر کرده و درحالی‌که با دست النکودارشان جادر را سفت گرفته‌اند با دست دیگر دختری را یکی‌یکی در ردیف جلو می‌نشانند تا به این ماشین بزرگ، رنگی و پر از سروصدا که تازه‌حال این‌طرف‌ها ندیده بودند خیره شوند و هرچند لحظه‌ای گوشه جادر را کمی جلوتر می‌درند تا خنده‌هایشان وقتی بازیگر تئاتر سعی می‌کرد بخنداندشان دیده نشود، پیرمرد که رسید، پسرهای جوان روستا هم رسیده و با موتورهایشان یکی از ورودی‌ها را کاملاً بسته بودند، پیرمرد روستای حیدریه، از توابع استان چهارمحال‌وبختیاری سالانه‌سلانه از میانشان عبور کرد و وقتی مسلط به صحنه تئاتر شد، ایستاد و تمام سنگینی بدنش را به عصایش تکیه داد، دیگر حرکت نکرد، همه چنان غرق بودند که حواسشان نبود تا جایی به او بدهند تا یکی از کارمندان رسمی روستا که بیشتر حواسش به برگزاری مراسم و روستایان بود، صدلی‌ای برای پیرمرد آورد و دقیقاً در نقطه‌ای که پیرمرد ایستاده بود زیر پایش گذاشت، او هم بدون آنکه لحظه‌ای چشم از تئاتر بردارد، روی صدلی نشست و یک پایش را کمی دراز کرد تا راحت‌تر باشد، اما با این تئاتر تا یک ساعتی لیخند از روی صورتش محو نمی‌شود و آرزو می‌کند شاید بار دیگر کودک شود.

«تئاتر روی تریلی» مربوط به گروه تئاتری کودکان با تولیدکنندگی کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان است که به روستاهای ایران می‌رود و با اجرای تئاتر برای کودکان و نوجوانان روستا، آنها را برای چندساعتی از دنیای تلویزیون‌ها بیرون آورده و به دنیای خیال و سحر کتاب‌های داستان فرومی‌برد. «تئاتر روی تریلی» مربوط به گروه تئاتری کودکان با تولیدکنندگی کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان است که به روستاهای ایران می‌رود و با اجرای تئاتر برای کودکان و نوجوانان روستا، آنها را برای چندساعتی از دنیای تلویزیون‌ها بیرون آورده و به دنیای خیال و سحر کتاب‌های داستان فرومی‌برد. «تئاتر روی تریلی» مربوط به گروه تئاتری کودکان با تولیدکنندگی کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان است که به روستاهای ایران می‌رود و با اجرای تئاتر برای کودکان و نوجوانان روستا، آنها را برای چندساعتی از دنیای تلویزیون‌ها بیرون آورده و به دنیای خیال و سحر کتاب‌های داستان فرومی‌برد. «تئاتر روی تریلی» مربوط به گروه تئاتری کودکان با تولیدکنندگی کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان است که به روستاهای ایران می‌رود و با اجرای تئاتر برای کودکان و نوجوانان روستا، آنها را برای چندساعتی از دنیای تلویزیون‌ها بیرون آورده و به دنیای خیال و سحر کتاب‌های داستان فرومی‌برد.

نقش‌ونگار و تئاتر برای همه
تریلی پر از نقش‌ونگار کانون در سال ۵۰ با هدف اجرای سیار روستایی در آلمان ساخته شد و یک‌سال بعد به ایران آمد و از آن سال تاکنون اجرای زیادی را در شهرها و روستاهای ایران انجام داده، البته در این میان مدت‌های زیادی را با توجه به شرایط و

جامعه



گزارش «شرق» از اجرای نمایش برای کودکان روستایی

تئاتر روی تریلی

مدیریت‌های مختلف در پارکینگ کانون گزارنده است، اما از سال ۹۴ با وجود رسیدن به میان‌سالی، فعالیتش را بیشتر کرده و در سال ۹۵ موفق به نمایش بیش از ۴۰۰ اجرا در استان‌های مختلف با تعداد روستاهای بیشتر و حتی برخی جزایر شده است.

حمید مردمی، کارشناس فرهنگی کانون، هماهنگ‌کننده تاترها و اجرای آنها، مسافر این سفر است، گروه‌های تئاتری هر چند وقت یک‌بار جای خود را به گروه‌های دیگری که دوست دارند این تجربه را داشته باشند می‌دهند، اما او معمولاً با تریلی همراه است و می‌گوید: «همه آن‌چیزی که برای ما مهم است، جذب‌کردن کودکان روستایی و همراه‌کردنشان به امکاناتی است که ممکن است آنان از آن به‌دور باشند، تفاوتی نمی‌کند جمعیت چقدر باشد یا چند نفر کودک ممکن است ما را تماشا کنند. در روستایی، بوده است که ما برای تنها چهار کودک ایستاده و اجرا کرده‌ایم، اما حس ارزشمندی که آن اجرا برای ما دارد قابل‌مقایسه با هیچ چیزی نیست». اگرچه تریلی میان‌سال و همراهانش به زیاد یا کم‌بودن تعداد کودکان توجهی ندارند، اما این اقدام آنها نشان داده در سفرهایی که در پیش داشته‌اند، خود تعداد کودکان و خانواده‌های روستایی و کوچک شهری بسیار زیادی را در جاده و میدان‌های اصلی جمع کرده و پای جعبه جادویی تریلی نشاندہ است، روز سه‌شنبه، چهارشنبه و پنجشنبه هفته گذشته تریلی در هر روز دو تا سه اجرا داشت که در بعضی اجراها بسته به جمعیت محل بیش از دو هزار کودک دور آن جمع شدند، اما محبوبیت تریلی و لحظات شادی که برای کودکان و تمامی مردم شهر ایجاد می‌کند، گاهی به دل‌های تا پنج‌هزار نفر نیز نفوذ کرده و به محض ایستادن و در کمتر از یک ساعت کودکان زیادی را که در این روزهای تابستان مشغولیتی جز بودن در کوچه‌ها ندارند را دور هم نشاندہ است، مسئول بهداری روستای حیدریه در نزدیکی شهرکرد اطلاعاتی در مورد روستا و تعداد خانواده‌هایی که طبق آمار رسمی ۴۵۰ خانوار هستند، می‌دهد و توضیح می‌دهد: «این برنامه‌ها اگرچه کم است، اما خوب است، هیچ‌یک از خانواده‌های این روستا تک‌فرزند نیستند و دو یا سه فرزند دارند که در ایام تابستان، سرگرم‌کردن این کودکان یکی از مشکلات ماست. اگر بخواهیم مربی با معلمی را از شهر به روستا بیاوریم، باید مبلغی پرداخت کنیم، اما وضعیت روستایان، به‌خصوص اسمال که سرما به همه محصولات خسارت زده است، طوری نیست که بتوانند حتی ۱۰ یا ۲۰ هزار تومان پرداخت کنند وگرنه سال گذشته در مسجد روستا کلاس‌های کلدوزی و مانند آن را گذاشتیم که خیلی با استقبال مواجه شد و مردم خوشحال بودند.»

آنها که پدرباشان سمتی در روستا دارند و وضع لباس و تبت‌های دستشان مدرن‌تر است و دائم مشغول گرفتن عکس و فیلم هستند، بیش از همه باعث شده تا کار این مربی‌ها مشخص‌تر باشد. هدف همه آنها یکی است؛ در دفترهایشان جدولی دارند که خطی بر آن می‌کشند و روستاهایی را که در ماه باید بروند، در آن نوشته‌اند، کتاب‌های خوانده‌شده را پس می‌گیرند و کتاب‌های جدید به بچه‌ها می‌دهند.

آنها هیچ چیز برایشان زیاتر از کودکانی نیست که صبح در ورودی روستا می‌ایستند تا آنها برسند و با سروصدا و شادی احاطه‌شان کنند؛ «بعضی وقت‌ها واقعا دیگر کتاب کم می‌آوریم، هم می‌گویند آقا اینها را که من همه خوانده‌ام، کتاب جدید چی داریم؟». حتی روستایان روستای مورچگان در استان چهارمحال‌وبختیاری وقتی متوجه می‌شوند قرار است کتابدار سیار در روز دیگری به‌جز روز همیشگی بیاید، با کمک دهیارها، همه از اطراف و روستاهای دیگر در مسجد ده جمع می‌شوند، بیش از ۵۰ کودک هستند و این‌بار مربی برایشان چیز جدیدی دارد؛ گروه آسمان شب سیار کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان استان، غافلگیری جدید مربی برای بچه‌هاست، چادر سرمه‌ای‌رنگ در کمتر از چند دقیقه با پنکه مسجد باد می‌شود و پروژکتورهای نو و تصویر در تریلی‌کی چادر، آسمان و ستاره‌های را برای آموزش نجوم به کودکان به تصویر می‌کشند، البته تعداد بچه‌ها بیشتر از آن است که همه در چادر جمع شوند و با سروصدا ابتدا چادر را کج و راست می‌کنند، اما همه وقتی زیب چادر باز می‌شود، شگفت‌زده از آن خارج می‌شوند، به آنها قول می‌دهند هر چند وقت یک بار، آسمان سیار را برایشان بیاورند، خانم پژوهش، مربی یکی از کانون‌ها، توضیح می‌دهد: «نه‌تنها بچه‌ها بلکه خانواده‌ها هم خواهان این ارتباط هستند و دائماً می‌خواهند کمک کنند؛ به‌ویژه زنان که بسیار مشتاق فعالیت هستند، «یکی از مادرها اصرار می‌کرد که من خودم ماشین می‌آورم و رانندگی می‌کنم و کمک می‌کنم این آسمان سیار را به روستاها ببریم؛ اما به او گفتم چون خانم هستی فعلاً کانون قبول نمی‌کند». این کتابخانه‌های سیار در حقیقت ماشین‌هایی هستند که به وسیله خیابان روستا یا استانداری‌ها در اختیار مربیان کانون قرار می‌گیرد تا کتاب‌هایی را به دست کودکان روستایی برسانند.

سعید یکی از جوان‌های روستا که با موتوروش مقابل تریلی ایستاده بود، می‌گفت آنها زمان خودشان تریلی را ندیده بودند؛ اما کتابخانه‌های سیار برایشان کتاب می‌آوردہ است: «من زیاد اول کتاب نبودم ولی فیلم‌هاش خوب بود»، مربی کانون که بیش از ۱۵ سال است به روستاهای اطراف با ماشین سیارش کتاب می‌آوردہ است هم به او اشاره می‌کند و می‌گوید: «آره او هم عضو ما بود که حالا بزرگ شده ولی بیشتر طرفدار انیمیشن‌ها بود، برایشان از کانون فیلم و انیمیشن می‌آوردم».

بیشتر مربی‌های ماشین‌های سیار کانون، مرد هستند؛ اگرچه مدیر روابطعمومی کانون نیز خود می‌گوید: «کمبود مربی مرد داریم؛» اما همچنان از فرستادن مربی خانم با وجود قبول مسئولیت همه‌جانبه از طرف خودشان، به این سفرها امتناع می‌کنند، البته در دو استان ایران یکی در شمال و دیگری مربی مربوط به منطقه عشایری که در منطقه کوهرنگ هستند، با همسرانشان به روستاها می‌روند و تجربه‌ای جدید را به زندگی‌شان می‌بخشند.

مربی منطقه کوهرنگ به چند روستای ثابت نیز سر می‌زند؛ اما از همه بیشتر رساندن کتاب به دست بچه‌های عشایر را دوست دارد.

ادامه در صفحه ۱۷

سودوکو سخت ۱۸۶۹

قانون‌های حل جدول سودوکو:

۱- در هر سطر و ستون باید اعداد یک تا ۹ نوشته شود، بدیهی است که هیچ عددی نباید تکرار شود.

۲- در هر مربع ۳×۳ اعداد یک تا ۹ باید نوشته شود و در نتیجه هیچ عددی نباید تکرار شود.

سودوکو ۱۸۶۹

سودوکو Sudoku یک واژه ترکیبی ژاپنی به معنای عده‌های بی‌تکرار است و امروزه به جدولی از اعداد گفته می‌شود که به عنوان یک سرگرمی رایج در نشریات کشورهای مختلف به چاپ می‌رسد.

حل سودوکو سخت

۷	۲	۹	۸	۶	۴	۳	۱	۵
۱	۸	۵	۹	۲	۷	۴	۶	۳
۶	۳	۴	۱	۷	۵	۸	۹	۲
۸	۷	۲	۹	۴	۶	۵	۳	۱
۴	۶	۳	۵	۸	۱	۷	۲	۹
۹	۵	۱	۲	۳	۷	۴	۶	۸
۳	۴	۶	۷	۲	۸	۱	۵	۹
۲	۱	۸	۴	۹	۶	۷	۳	۵
۵	۹	۷	۶	۱	۳	۲	۴	۸

حل سودوکو ۱۸۶۹

۷	۳	۴	۵	۸	۹	۶	۱	۲
۵	۸	۶	۲	۱	۳	۹	۷	۴
۹	۲	۱	۶	۳	۲	۳	۸	۵
۲	۹	۱	۳	۴	۸	۹	۷	۵
۳	۶	۸	۷	۹	۵	۴	۲	۱
۱	۹	۷	۳	۲	۴	۵	۴	۶
۶	۵	۹	۳	۷	۱	۲	۴	۸
۴	۱	۲	۹	۵	۸	۷	۶	۳
۸	۷	۳	۴	۶	۲	۱	۵	۹

جدول ۲۸۷۲

۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱۵	۱۴	۱۳	۱۲											